

تلاش برای تخریب خاوران و «خوف مهاجمان از یادها» *

تراب حق شناس

۱

رژیم سرمایه و جهل و خرافات مذهبی در چند هفته گذشته آنچه را که از سالها پیش در نظر داشت باز پیش کشیده است: تخریب مزارآباد خاوران.

چرا؟ چون می بیند کسانی که آنها را به اعدام، یعنی به نیستی، محکوم کرده بود، از طریق نماد خاوران نیز به حیات و بسیج و مبارزه خود ادامه می دهند. گمان رژیم بر این است که خاوران آخرین بقایای جریان های اجتماعی و سیاسی رادیکالی ست که کل نظام سرمایه داری و تعصب مذهبی را نه فقط زیر سؤال می بردند بلکه آنها را نقض و نفی و انکار می کردند و بنابر این باید از حافظه تاریخی جامعه ما زدوده شوند.

یاد مخالفان و خاطره زنده و فعال «شکست خوردگان» برای هررژیمی که خود را بر اکثریت جامعه تحمیل کرده باشد منشأ خطر است. برای تثبیت یک حاکمیت ظالمانه نه تنها مخالفان را اعدام یعنی به «دیار نیستی» می فرستند، بلکه وقتی به تعبیر ویکتورهوگو «بیکرها بر خاک، و ایده ها برپا است» مواظب هستند مبادا بذر آن ایده ها که همه جا پراکنده شده از زیر خاک دوباره جوانه بزند و قدرت سیاسی آنان را تهدید کند.

کتاب ها، فیلم ها، ترانه ها، شهادت دادن ها و مقالاتی که در سی سال گذشته از جنایات و خرافکاری های رژیم سلطنتی و جمهوری اسلامی نوشته و تهیه شده اهمیت شان در همین است. خوشبختانه کم نیست خاطراتی که به نگارش درآمده و به تاریخ سپرده شده است و چه بجا ست که این تلاش لازم پی گرفته شود. همین جا یاد کنیم از «خوب گوش کنید راستکی ست» نوشته پروانه علی زاده و «حقیقت ساده» م. رها، «یادداشت های زندان» محسن فاضل، «نبردی نابرابر» نیما پرورش، «یادهای زندان» فریبا ثابت، «یادنگاره های زندان» سودابه اردوان، «گریز ناگزیر» کار جمعی ناصر مهاجر و همکاران، و کتاب ها و مقالات متعدد ... و همچنین فیلم هایی مانند «درختی که به یاد می آورد» کار مسعود رئوف، «برای یک لحظه آزادی» کار آرش ریاحی، چند مستند کار جمشید گلکمانی و بسیاری دیگر که جای برشمردن آنها نیست.

در اعتراض به تخریب خاوران، خانواده ها و دوستان شهدا طی سی سال گذشته، رفتن به «سر خاک» را با قبول خطرات و به رغم سیاست سرکوبگرانه رژیم ادامه داده اند. چنان که مخالفین رژیم در خارج از کشور نیز هرکس به اندازه توانایی اش تلاش کرده و فریاد زده و در بسیج علیه این اقدام رژیم به هر وسیله ممکن فعال بوده است. هیچ فریاد و امضا و حضوری قابل چشم پوشی نیست. این فعالیت ها همه لازم است و نباید آنها را دست کم گرفت، حتی اگر مثل بسیاری از موارد دیگر مانع اقدامات رژیم نگردد. مبارزه برای آزادی و برابری و دفاع از دستاوردهای جنبش های حق طلبانه به هیچ روشی و شکل واحدی ندارد. بر دشمن از همه راهها باید تاخت، دربرابرش ایستاد و او را از دستبرد به حقوق اجتماعی و فردی ستمدیدگان باز داشت.

۲

اما نکته مهم این است که نباید پنداشت که گویا این رژیم استثنا است. نادیده گرفتن مخالف و تلاش برای انکار موجودیت و محو هر خاطره ای از او در تاریخ بشر سابقه ای طولانی دارد و حتی به پیش از تاریخ هم می رسد. برای مثال:

اقوامی که از شبه قاره هند به فلات ایران رسیدند و آنجا را به عنوان مسکن خویش اشغال کردند، اهالی پیشین فلات ایران را تار و مار کردند و برای آنکه هیچ اثری از آنان، جز نامی بد و نفرت انگیز، نماند، آنها را دیو نامیدند. دیو سفید اهالی شمال ایران کنونی و دیو سیاه اهالی جنوب آن بودند (رک. به درس های دکتر محمد جعفر محجوب از شاهنامه، کاست اول، روی ب.)

اروپایی ها هم که پس از «کشف» آمریکا بدانجا رفتند بومیان را پس از انکار انسان بودن شان نابود کردند و بعدها آنان را در فیلم های وسترن به عنوان وحشی و مزاحم و شرور نشان دادند؛ دستگاه ایدئولوژیک دولتی را برای توجیه جنایات و جا انداختن دولتشان - که بعدها دموکراتیکش نامیدند - به کار گرفتند و تا همین امروز آن را به کار می گیرند. بومیان آمریکا و کانادا (Amèriens) و سوئد (Sami) و استرالیا (Aborigènes) و غیره امروز چه وضعی دارند؟

در عرصه مشخص تر سیاسی و اجتماعی هم همین طور است. از قربانیان انگیزسیون و کشتار زنان هوشمند به عنوان ساحره که تاریخش وحشت انگیز است و قربانیان جنگ های صلیبی چه کسی خبر دارد؟ آیا محکومان و قربانیان دادگاه های اشعری ها و معتزله در تاریخ و ذهن مورخان دنیای مسلمان جایی دارند؟ دستگاه خلافت امویان و عباسیان مخالفان خود را که شیعیان بودند چنان تارومار کردند که یک نمونه اش داستان کربلا است که امروز با «عتبات مقدسه» اش و سینه زنی و قمه زنی بنا به مصلحت حکومت ها یادشان زنده نگه داشته می شود. آنها تا چند قرن به کلی فراموش شده بودند و قبرشان را به آب بسته بودند. اما بعدها بنا به مصالح سیاسی و حکومتی، یعنی از دوره دیلمیان یادشان را با روضه خوانی ها زنده کردند و برایشان قبر و اصل و نسب و هزار افسانه ساختند چون برای حکومت طبقات غالب لازم بود. آیا یهودیان و کولیان و کمونیست ها در رژیم نازی، مخالفان در نظام استالین، بهائیان در دوره مشروطه و نیز پس از روی کار آمدن رژیم کنونی، و نیز مخالفانی که در دوره هر دو پهلوی تارومار و نابود شدند همین سرنوشت را نداشته اند؟ آیا امروز کسی می داند بر سر ستمدیدگان ویتنامی، عراقی، افغانی و فلسطینی و... چه آمده و می آید؟ آیا عموماً روایت فاتحان را تکرار نمی کنند؟ و آیا همین ها تاریخ نخواهد شد؟ از کشتار مزدکیان و سپس قرمطیان گرفته تا برسیم به یک میلیون کشته از حزب کمونیست در اندونزی توسط کودتای آمریکایی - اروپایی ژنرال سوهارتو کسی آماری دارد؟

در همه جا، این جابجایی حاکمان و مصالح سیاسی ست که یادها را از زیر آوار بیرون می کشد، آنها را با حقیقت و افسانه بازسازی می کند و باز برای پرداخت حکومتی دیگر به کار می گیرد. اگر کسی نمی داند که قربانیان جنایات صدام حسین چه کسانی و چه چیزهایی هستند، قربانیان تجاوز بوش پدر و پسر هم کسی به درستی نمی داند و اگر بدانند دربرابر مصالح اقتصادی و سیاسی سرمایه جهانی که آمریکا سرکردگی اش را دارد به چیزی محسوب نمی شود و حتی یک سطر را در تاریخ منطقه ما به خود اختصاص نمی دهد. آیا از کشتار کارگران و زحمتکشان آفریقا و آمریکای جنوبی که از صدها سال پیش تا همین امروز به دست دیکتاتورهای نظامی و غیر نظامی مورد حمایت و دست نشاندگی آمریکای شمالی انجام می شود آماری وجود دارد؟ مغلوبان وقتی هم زنده باشند حقی ندارند تا چه رسد به مرده شان. آیا در زمان شاه نام مخالفین (از مصدقی و توده ای و سازمان های فدایی و مجاهد و قومیت های حق طلب...) در رسانه های رسمی چیزی جز به نفرت و خرابکاری و افترا برده می شد؟

باری، نماد خاوران و یاد کسانی که با اندیشه ها و آرزوهای رادیکال و شعار مرگ بر سرمایه داری و زنده باد کمونیسم، فریادشان به ضرب گلوله در گلو خفه شد برای این رژیم زیانبار است. جمهوری اسلامی از روزی که بر سر کار آمد هرکسی غیر از خمینی و همدستانش را بر باطل و کشته شدنی و تهمت زدنی و لجن مال کردنی تلقی کرد. کتاب های متعددی که با تیراژهای بالا علیه مخالفین و گذشته و آینده شان چاپ می شود و مجانی در مساجد و محافل وابسته به رژیم پخش می گردد همه همین هدف را دنبال می کنند... باری، نابود کردن مخالف و از بین بردن حتی اسم و رسم و نقش او تا برسد به قبرش اصلاً تازگی ندارد. این رژیم که تعبیر دامنش درباره او رسا نیست پا جای پای اسلاف خویش می گذارد تا باز هم به سود طبقات استثمارگر، حاکمیت خویش را بر اکثریت جامعه که همانا کارگران و زحمتکشان هستند تحمیل کند. کارگران و زحمتکشانی که می خواهند برای ادامه حیات خود و احقاق حقوق انسانی شان نظامی عادلانه برپا دارند.

یکی از حوادث مهم فرانسه در قرن نوزدهم کمون پاریس است که لرزه بر اندام بورژوازی فرانسه و اروپا انداخت و به برکت اوست که نظام جمهوری در فرانسه تثبیت شد. کمون بر آرمان آزادی، برابری، برادری برپا شد و نخستین حکومت کارگری لقب گرفت و مصوباتش طی 70 روز که برپا بود منشأ بسیاری از دستاوردهای اکثریت مردم یعنی دموکراسی شد که هنوز هم زحمتکشان فرانسه با چنگ و دندان می کوشند آنها را حفظ کنند و از تهی شدن آنها از محتوا جلوگیری کنند. اما اگر نامی از کمون هست، اگر دیواری که آخرین کمونارها را پای آن به گلوله بستند هنوز مورد تجلیل و بازدید علاقه مندان است نه خواست بورژوازی فرانسه و «دموکراسی و پلورالیسم اش»، بلکه به اعتبار نیروی ست که در جامعه فرانسه وجود دارد و کوشیده و توانسته است آن یاد را و آن آرمان ها را زنده نگه دارد. وگرنه در کتاب های درسی مدارس فرانسه تجلیلی و حتی تحلیل درستی از کمون نیست، بلکه اغتشاشی معرفی می شود که فرو خوابانده شد. در دهه ۱۹۵۰ حتی آثار اقتصادی مارکس در دانشگاه های فرانسه تدریس نمی شد.

لائیک و جمهوری مردمی. نماد آرزوهای تحقق نیافته چندین نسل است که شجاعانه در برابر موجی ارتجاعی که به لحاظ طبقاتی و تاریخی قوی تر از او بود برخاست. تخریب خاوران تخریب خاک و آجری ست که نماد آن ایده ها هستند. اما آن ایده ها نه فقط از سوی جمهوری اسلامی، بلکه به دست توابعان واقعی، یعنی توابعان خارج از زندان نیز تخریب شده و می شود. بیش از 25 سال است که برخی در همین خارج از کشور که بدون ترس از رژیم می توان نظری را بیان کرد، اگر گاهی خواسته اند به یاد آن کشته ها سخن بگویند آنان را مثل خودشان پشیمان و منفعل و وارفته فرض کرده اند. در برخی مقالات و کتاب ها که پیرامون آن سرکوب ها نوشته شده از آن کشتگان تنها به عنوان «آزادخواه» نام می برند که ابکی بودن این آزادخواهی بسته به مزاج کسی ست که آن را می نویسد. آری زمانه است. کسانی هستند که در دوره جوانی شان و طبق آب و هوای آن زمان، خود را کمونیست می دانستند، از تغییر مناسبات طبقاتی و برقراری جامعه ای آزاد و برابر سخن می گفتند. امروز نظر پیشین خود را احمقانه ارزیابی می کنند. در این تغییر موضع ایرادی نیست. خودشان مسوول نظر و عمل خویش اند. ولی اینکه نظر خود را عطف به ماسبق کرده، کشته ها را با خودشان تواب می کنند غیر قابل تحمل است. چطور قدر کسانی را که در حکم اعدام شان نوشته شده: «به خاطر الحاد و دفاع از کمونیسم و عضویت در سازمان... باید اعدام شود» می توان به خیال «آزادی» گدایی شده از آمریکا تقلیل داد؟! آیا تهی کردن مبارزه شهدا از محتوایش چیزی از تخریب خاوران کم دارد؟ آیا حتی بدتر نیست؟

در برابر جنایت رژیم باید مقاومت کرد. بسیج همه جانبه و مردمی برپا کرد. باید نیرو داشت تا صدایمان را بشنوند. در عرصه سیاسی تنها نیرو ست که به حساب می آید. رحم و اخلاق را نباید از دشمن طبقاتی انتظار داشت. اگر در فرانسه یاد کمون و نمادهای مقاومت ضد فاشیستی زنده است، اگر دستاوردهای دموکراتیک هنوز تا حدی حضور دارد ناشی از نیرویی مردمی و اجتماعی ست که فعالانه از آنها دفاع می کند.

با حفظ ایده های رادیکال و ضد سرمایه داری و حمایت از آرمان های شهدا و نقد و تکامل ایده هاست که یاد آنان به بهترین وجه زنده می ماند و با بهبود زندگی و شادی زحمتکشان همراه می شود و نمادها، ستون های یادبود و مزارها برپا و الهام بخش باقی می مانند. تا مردم مبارز وجود دارند خاوران ویران نخواهد شد و نماد جنایتی باقی خواهد ماند که رژیم جمهوری اسلامی برای دفاع از مصالح بورژوازی ایران و با تأیید ضمنی و سکوت وقیحانه او مرتکب شد. مبارزه برای آزادی - برابری ادامه خواهد یافت و رژیم از به توبره کشیدن خاک خاوران و از تلاش برای پنهان کردن یادها طرفی بر نخواهد بست.

طبیعی ست که ما تلاش رژیم را در تخریب خاوران که از عمق کینه اش به انقلاب توده ها، به آزادی ستمدیدگان بر می خیزد محکوم می کنیم و با خانواده های داغداری که کسی نمی تواند ادعا کند، چنان که باید و شاید، رنجشان را درک کرده است همصدا هستیم و ابراز همبستگی می کنیم.

* تعبیری ست که از یک شعر محمود درویش:

بر این سرزمین چیزی هست که شایسته زیستن است

تردید اردیبهشت/ عطر نان در بامداد/ آراء زنی درباره مردان/ نوشته های اسخیلوس/ آغاز عشق/ گیاهی بر سنگ/
مادرانی برپا ایستاده بر ریسمان آوای نی/ و خوف مهاجمان از یادها. (...)

<http://aliradboy.blogspot.com/2009/01/blog-post.html>